

اشاره

فتنه واژه‌ای قرآنی است که با داشتن یک معنا، مصداق‌های متعدد دارد. قرآن مواردی همچون اموال، اولاد، اختلاف نظر، کفر، شرک، جنون و ... را فتنه دانسته است. این موارد گوناگون البته در صورتی مصداقی از فتنه قرار می‌گیرند که ایجاد اختلال و اضطراب کنند.^۱ هر گاه در جریان عادی و طبیعی امور اختلالی پیش آید، اضطراب نیز به دنبال دارد و آنچه سبب بدید آمدن این وضع می‌شود، قرآن نام فتنه را بر آن می‌نهد. این نوشتار می‌کوشد به علت شکل‌گیری فتنه و راه درست مقابله با آن بپردازد.

فتنه از آغاز تا انجام

وقتی بچه‌شتر بهانه می‌شود

محمّد ضافلاح



سرشاخه‌های فتنه هیچ‌گاه در مجامع عمومی، باطل خویش را به صراحت نمی‌گویند؛ بلکه آن را با پاره‌هایی از حقیقت تزیین می‌کنند و باطل خویش را به اسم حقیقت ناب در اختیار دیگران قرار می‌دهند.

علت فتنه

چرا یک نفر و یا یک عامل در فضای دینی و اجتماعی فتنه ایجاد می‌کند؟ افراد دخیل در یک فتنه را می‌توان در دو دسته کلی جای داد: گروهی سرشاخه‌ها و عوامل اصلی فتنه هستند و آگاهانه فتنه می‌جویند و به دنبال اختلال در نظم امور و دگرگونی در اوضاع هستند. روان‌کاوی این افراد نشان می‌دهد که آنچه آنان را به اعمال فتنه‌انگیزانه سوق می‌دهد، گاه خواسته‌های شخصی است. آنان منافع خود را در خطر دیده‌اند و وضع فعلی را مناسب برای کارهای نادرست خود نمی‌دانند. بنابراین می‌کوشند فضای موجود را تغییر دهند و شرایطی را فراهم آورند که بتوانند به راحتی اقدام و فعالیت نمایند، اما گروهی دیگر هم هستند که ورودشان به عرصه فتنه به صرف انگیزه‌های شخصی نیست؛ بلکه آنچه آنان را به این وادی می‌کشاند، گفته‌ها و تحلیل‌های عوامل اصلی فتنه است. این گفته‌ها و تحلیل‌ها یک ویژگی مشترک دارند و آن آمیزش حق و باطل در آن‌هاست. سرشاخه‌های فتنه هیچ‌گاه در مجامع عمومی، باطل خویش را به صراحت نمی‌گویند؛ بلکه آن را با پاره‌هایی از حقیقت تزیین می‌کنند و باطل خویش را به اسم حقیقت ناب در اختیار دیگران قرار می‌دهند. در واقع این گروه دوم در اثر سخنان فتنه‌انگیزانه پا در فضای فتنه می‌گذارند و پیاده‌نظام و سپاهی لشکر سران اصلی فتنه می‌شوند. وقتی آن فرماندهان، این سربازان خویش را یافتند، آن‌گاه است که فتنه شکل می‌گیرد و اوضاع دستخوش اضطراب و اختلال می‌گردد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تبیین علل شکل‌گیری فتنه می‌فرماید: ابتدای ظهور فتنه‌ها هواهایی است که پیروی می‌شود و احکامی که در چهره بدعت خودنمایی می‌کند، در این فتنه‌ها و احکام با کتاب خدا مخالفت می‌شود و مردانی مردان دیگر را بر غیر دین خدا یاری و پیروی می‌نمایند. اگر باطل از آمیزش با حق خالص می‌شود، راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی‌گشت، زبان دشمنان یاهوگو از آن قطع می‌گشت، ولی پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل فراهم شده و در هم آمیخته می‌شود، در این وقت شیطان بر دوستانش مسلط می‌شود و آنان که لطف حق شامل‌شان شده، نجات می‌یابند.^۲

در این میان نیز شیطان از هیچ کوششی فروگذار نیست. برای شیطان، مهم نابودی و ناتوانی حق است و هرگاه ببیند که افرادی در میان انسیان همان هدف او را می‌پویند، از هیچ‌گونه کمکی دریغ نمی‌کند. آنقدر به آنان نزدیک می‌شود که بر آنان سیطره می‌یابد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایی دیگر درباره اهل فتنه می‌فرماید:

شیطان را ملاک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد. در درونشان لانه کرد و در دامانشان پرورش یافت، چشمشان در دیدن، چشم شیطان و زبانشان در گفتن، زبان شیطان شد، بر مرکب لغزش‌ها سوارشان کرد و امور فاسد را در دیدگان‌شان جلوه داد. کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاهو سرایی برخاسته است.^۳

زمان فتنه

فتنه‌ها درست در زمانی رخ می‌دهند که قرار است در جبهه حق

اتفاقی مهم رخ بدهد؛ اتفاقی که در سرفرازی حق و شکست باطل تأثیری شگرف دارد. یکی از وجوه مشترک همه فتنه‌ها در طول تاریخ، در همین موقعیت‌شناسی ویژه (!) است. پیامبر از دنیا می‌رود و قرار است حکومت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) برسد. ظاهراً همه چیز هم مرتب است، اما ناگهان فتنه سقیفه رخ می‌دهد و همه چیز به هم می‌ریزد. پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) زمام حکومت را در دست می‌گیرند و مردم نیز از این حکومت استقبال می‌کنند. این مقبولیت گسترده مردمی می‌توانست امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در انجام وظایف‌شان یاری دهد، اما ناگهان فتنه جمل پیش می‌آید و در میان مسلمانان اختلافی عظیم رخ می‌دهد. اندکی بعد جنگ صفین رخ می‌دهد و سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نزدیکی خیمه معاویه می‌رسند. بساط معاویه در حال برچیده شدن است، اما ناگهان فتنه خوارج اتفاق می‌افتد. همان دم که شامیان قرآن‌ها را بالا می‌برند، کوفیان شمشیرها را پایین می‌آورند و تن به حکمیت می‌دهند. حیات شیطان در گروهی ضعیف جبهه حق است و هرگاه ببیند قرار است جبهه حق نیرویی دو چندان بگیرد و قوت یابد، تلاشی افزون‌تر از خود به خرج می‌دهد تا هر آن چه او می‌لش نیست، رخ ندهد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره فتنه جمل می‌فرماید: شیطان حزبش را گرد آورده و سوار و پیاده‌اش را (در جمل) فرا خوانده و این یعنی این که شیطان در مواقع فتنه از همه نیروی خود استفاده می‌کند تا حق به نتیجه مطلوب خویش نرسد.

اقدام در برابر فتنه

گروهی در طول تاریخ بودند که هنگام رخ دادن فتنه‌ها به کناری می‌نشستند و می‌کوشیدند وارد ماجرا نشوند. عبدالله بن خُرجُعی از این جماعت است. امام حسین (علیه السلام) در منزلگاه قصر مقاتل، خیمه او را دید. حجاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت کند که به اردوی امام بپیوندد و یاری‌اش کند. وی بهانه آورد که از کوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم، چون در کوفه یآوری برای او نیست. در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز گروهی خود را کنار کشیدند و در جریان نزاع‌های میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مخالفان آن حضرت هیچ‌گونه حضوری نداشتند و رسماً به هیچ اردو گاهی نپیوستند. تاریخ از افرادی مانند اسامه بن زید و حسان بن ثابت نام می‌برد که صرفاً به خاطر دلایلی کاملاً محافظه‌کارانه از بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودداری کردند و حاضر نشدند در فتنه‌ها زیر پرچم یکی از طرفین قرار بگیرند.

این که چرا عده‌ای این چنین خود را کنار می‌کشند، خود جای تأمل و بررسی دارد، اما به هر حال روشن است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) این‌گونه رفتارها را نمی‌پسندیدند و کسانی با این شیوه را نکوهش می‌کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فتنه جمل نماینده‌ای به کوفه اعزام کردند و از والی منصوب خود در آنجا، ابوموسی اشعری، خواستند مردم کوفه را برای نبرد با اصحاب جمل آماده و آنان را روانه میدان سازد. ابوموسی اشعری به جای آن که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمان ببرد، مردم را از رفتن به میدان نبرد باز داشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) طی نامه‌ای او را به خاطر این که در این فتنه خود را کنار کشیده است، سرزنش

بعضی‌ها در فضای فتنه، این جمله «کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب» را بد می‌فهمند و خیال می‌کنند معنایش این است که وقتی فتنه شد و اوضاع مشتبه شد، بکش کنار! اصلاً در این جمله این نیست که: «بکش کنار». این معنایش این است که به هیچ وجه فتنه‌گر نتواند از تو استفاده کند؛ از هیچ راه.

دیگر؛ دو گروه مسلمان در مقابل هم قرار گرفتند؛ فتنه‌ی عظیمی بود که عده‌ای مشتبه بودند. عمار دائم مشغول روشنگری بود؛ این طرف می‌رفت، آن طرف می‌رفت، برای گروه‌های مختلف سخنرانی می‌کرد - که اینها ضبط شده و همه در تاریخ هست - از آن طرف هم عده‌ای ... در روایت دارد که آمدند خدمت حضرت و گفتند: «یا امیرالمؤمنین انا قد شککنا فی هذا القتال»؛ ما شک کردیم. ما را به مرزها بفرست که در این قتال داخل نباشیم! خوب، این کنار کشیدن، خودش همان ضریعی است که یحلب؛ همان ظهری است که یرکب! گاهی سکوت کردن، کنار کشیدن، حرف نزدن، خودش کمک به فتنه است. در فتنه همه بایستی روشنگری کنند؛ همه بایستی بصیرت داشته باشند.^۸

آخرین نکته این که در برابر فتنه باید با قاطعیت ایستاد. هرگونه نرمش در برابر فتنه و فتنه‌انگیزان و فتنه‌زدگان، عواقب ناگواری در پی خواهد داشت. نمی‌توان فتنه را به بهانه آزادی عقیده تحمل کرد. فتنه نوعی تجاوز به آزادی است و خود نوعی اسارت است. از این رو است که پیامبران در برابر فتنه‌ها محکم و استوار می‌ایستادند. از نمونه‌های شاخص، عملکرد حضرت موسی علیه السلام در برابر فتنه سامری است. حضرت موسی علیه السلام پس از آن که از کوه بازگشت و قوم خویش را گرفتار فتنه سامری دید، عامل اصلی فتنه را از جامعه طرد کرد و ابزار فتنه یعنی همان گوساله را سوزاند، خاکسترش را به آب داد و دستور داد فتنه‌زدگان نیز دست به شمشیر ببرند و یکدیگر را بکشند. چنین برخوردی شاید خود را قدری سنگین بنمایاند، اما سنگینی این مجازات سبب شد که بعدها کسی به فکر چنین فتنه‌انگیزی‌هایی نیفتد و به خاطر منافع خویش، جامعه را ملتهب نسازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج ۹، ص ۲۵.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۰، ترجمه حسین انصاریان.
۳. همان، خطبه ۷.
۴. همان، خطبه ۱۰.
۵. همان، نامه ۶۳.
۶. همان، خطبه ۱۲۱ و ۱۲۲.
۷. همان، حکمت ۱.
۸. دیدار مقام معظم رهبری با خبرنگاران، ۲ مهر ۱۳۸۸.

می‌کنند و به یادآور می‌شوند که فتنه طوری است که حتی فرد اگر بخواهد از آن دور شود، دامش را می‌گیرد و به او صدمه می‌زند.^۹ امیرالمؤمنین علیه السلام در جایی دیگر و بعد از حوادث مربوط به وقایع صفین، مردم کوفه را به این دلیل سرزنش می‌کنند که آنان در هنگامه فتنه دست از یاری حق برداشتند و تا آخر به نبرد خویش ادامه ندادند و تن به حکمیت دادند.^۶

بنابراین باید با فتنه روبه‌رو شد و با آن مبارزه کرد. دفاع از حق امری نیست که مخصوص به یک زمان خاص باشد. در هر شرایطی باید از حق دفاع نمود و در مواقع فتنه این امر ضروری‌تر است. و آن جاست که مرد آزموده و آبدیده می‌شود و اصلاً یکی از معیارها برای تشخیص ایمان یک فرد، عملکرد او در هنگامه فتنه است. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۲۱ پس از آن که خوارج را به خاطر فریب خوردن در فتنه سرزنش می‌کنند، در وصف یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دوران می‌فرمایند:

«ما [در جنگ‌ها] با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم [و کسانی را که می‌کشیم پدران و فرزندان و برادران و اقوام بودند] و هر مصیبت و بلائی چیزی جز افزایش ایمان و حرکت در راه حق و تسلیم به امر رب و صبر بر سوزش جراحات‌ها برای ما نداشت. حضرت با این عبارت می‌خواستند به مردمان کوفه بفهمانند که ایشان نیز در کوران فتنه‌ها حضور داشتند و طرف‌های فتنه از نزدیکان بودند، اما نلغزیدند و به حق عمل کردند، اما مهم این بود که به حق عمل کنند.

پس وظیفه همه است که بکشیم در هر شرایطی از حق دفاع کنیم. کسی نمی‌تواند با استناد به حکمت نخست نهج البلاغه آنجا که حضرت می‌فرمایند: «کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب»^۷ از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. مقام معظم رهبری در شرح این روایت می‌فرمایند:

بعضی‌ها در فضای فتنه، این جمله «کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب» را بد می‌فهمند و خیال می‌کنند معنایش این است که وقتی فتنه شد و اوضاع مشتبه شد، بکش کنار! اصلاً در این جمله این نیست که: «بکش کنار». این معنایش این است که به هیچ وجه فتنه‌گر نتواند از تو استفاده کند؛ از هیچ راه. «لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب»؛ نه بتواند سوار بشود، نه بتواند تو را بدوشد؛ مراقب باید بود.

در جنگ صفین ما از آن طرف عمار را داریم که جناب عمار یاسر دائم مشغول سخنرانی است؛ این طرف لشکر، آن طرف لشکر، یا گروه‌های مختلف؛ چون آنجا واقعاً فتنه بود

